

کوکو شاه

ماهنامه‌ی شاهدکودک • شماره ۱۳۰ • آبان ۱۳۹۵ • بهای ۸۰۰ تومان



به نام خدا

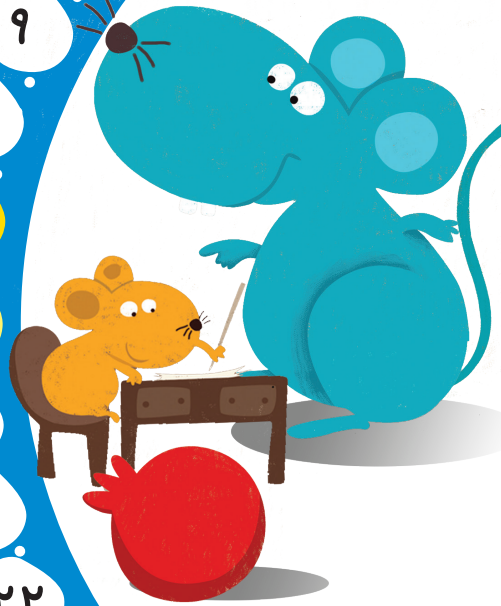
صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول و سردبیر: محبوب شهبازی
مدیر اجرایی: زهرا خسروی

● ● ●
دبیر تحریریه: سپیده خلیلی
طراح گرافیک: میترا چرخیان
حروفچین: ویدا امیدی
ناظر چاپ: شاپور محمد حسن زاده
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن دفتر تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۸۲۸۴۳۵
آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

● ● ●
ناشر: انتشارات شاهد
تهران خیابان آیت الله طالقانی
خیابان ملک الشعرای بهار شمالی
شماره ۵
تلفن: ۸۸۳۰۸۳۴۸
● ● ●
چاپ: چاپخانه سازمان
فرهنگی سیاحتی کوثر

تصویر جلد: حدیثه قربان

- مجله در تلخیص و ویرایش
- مطالب رسیده آزاد است
- مطالب رسیده باز گردانده نمی‌شود
- نقل مطالب مجله با ذکر
- مأخذ مجاز است



پنجم بهمان
جوجه بدجوره

ریخ‌های رنگی

خردگوش

سایه‌های گم‌شده!

هفتصد تا
مورچه گرسنه

دست
بی‌ادب

چگونه جلوی...

بی‌بی گل و
شب تاب‌ها

گره‌ی شنی

جدول

بچه‌های مجله

لطیفه

معرفی کتاب

۳
۴
۶
۸
۹
۱۰
۱۴
۱۶
۱۸
۲۰
۲۲
۲۴
۲۵
۲۶

فریبرز لارستانی «آشنا»
تصویرگر: سمینه خوبی

خاله جانم آمده
او شده مهمان ما
قصه می گوید چه خوب
قصه هایی با صفا

گاه گاهی می کشد
دست خود را بر سرم
شعر می خواند و من
باز لذت می برم

گفته او حالا به من
جان من شعری بخوان
شعر من این است این:
«مهربان پیشم بمان»

پیشم بمان





جوجه بدجوره

یک روز خانم مرغ یک تخم مرغ کنار برکه آب پیدا کرد. آن را برداشت و به لانه‌اش برد و روی بقیه تخم‌هایش گذاشت و روی آن خوابید. وقتی همه‌ی جوجه‌ها آمدند جوجه‌ی آن تخم با بقیه کمی فرق داشت ولی برای مامان مرغ مهربان فرقی نمی‌کرد. او را هم مثل بقیه دوست داشت. اگر چه بقیه مرغ‌ها می‌گفتند: «این دیگر چه جور جوجه‌ای است؟ چرا مثل بقیه نیست؟ چرا نوکش



این جوری است؟ چرا پاهایش آن جوری است؟ چه جوجه‌ی بدجوری است.»
کم‌کم همه اسمش را گذاشتند جوجه بدجوره.
از آن بدتر جوجه بدجوره دم به دم می‌دوید کنار برکه و خودش را می‌انداخت توی آب. مرغ بیچاره هم می‌دوید و با سختی او را از آب بیرون می‌آورد.
مرغ‌ها بیشتر او را مسخره می‌کردند و به او می‌خندیدند و جوجه بدجوره بد جوری غصه‌دار می‌شد.
جوجه‌ها روز به روز بزرگ‌تر می‌شدند. جوجه بدجوره هم بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شد و هی نوکش پهن‌تر می‌شد و پاهایش که نگو... سه برابر پای بقیه جوجه‌ها بود.
و باز هم همه او را مسخره می‌کردند.

تا اینکه یک روز، وقتی همه‌ی جوجه‌ها و مرغ‌ها داشتند از روی پل رد می‌شدند. ناگهان پل شکست و همه افتادند توی برکه. همه شروع کردند به بال‌بال زدن و جیغ و جیک و قدقدقا... شنا بلد نبودند و داشتند می‌رفتند زیر آب، که جوجه بدجوره با پاهای بزرگش شروع کرد به شنا کردن و با نوک بزرگش همه را از آب بیرون کشید و نجات داد و بعد با خوشحالی شروع کرد توی برکه شنا کردن و مامان مرغ‌ها شروع کرد به قربان صدقه رفتن او. او یک جوجه اردک بود که می‌توانست توی آب شنا کند. جوجه اردک تا همیشه پیش مامان مرغ‌ها ماند و مواظب او، جوجه‌ها و بقیه مرغ‌ها بود. از آن به بعد همه او را جوجه خوب جوره صدا می‌کردند.



یخ‌های رنگی

آب رنگی هم یخ می‌زند. ولی وقتی یخ رنگی آب می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟



چیزهایی که لازم داری:

رنگ‌های خوراکی

یک لیوان

آب

کارهایی که باید انجام بدهی:

مقداری رنگ خوراکی را در آب بریز. هر کدام از آب‌های رنگی را در یک قالب یخ بریز. قالب‌ها را در جایخی یا فریزر بگذار. چند ساعتی صبر کن. یخ‌ها را دریاور و در یک لیوان آب بینداز.



این چیزها را داریم:

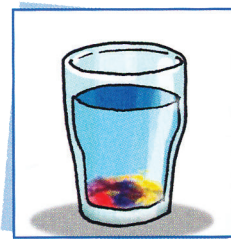
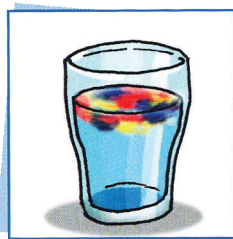


حالا توجه کنید:



این بی نظیره!!!

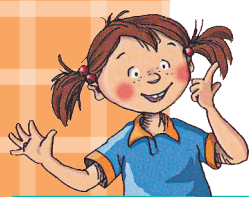
چه اتفاقی می افتد؟



۱ رنگ ها ته لیوان جمع می شوند.

۲ رنگ ها روی آب می مانند.

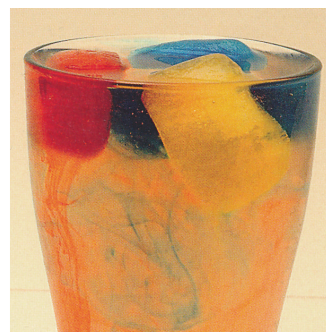
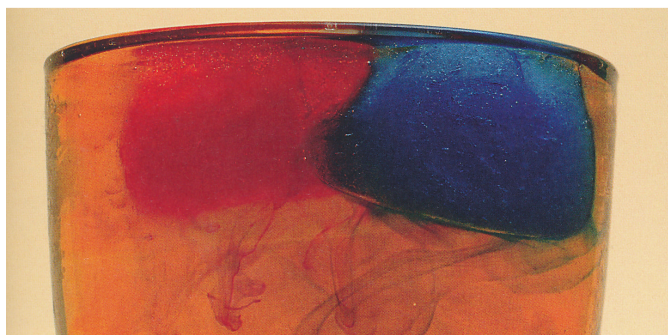
۳ رنگ ها یواش یواش در آب حل می شوند.



وای...

این طور می شود!

وقتی تکه های یخ آب می شوند، قسمت شدن رنگ ها را می توانی ببینی.



آیا می دانستی؟

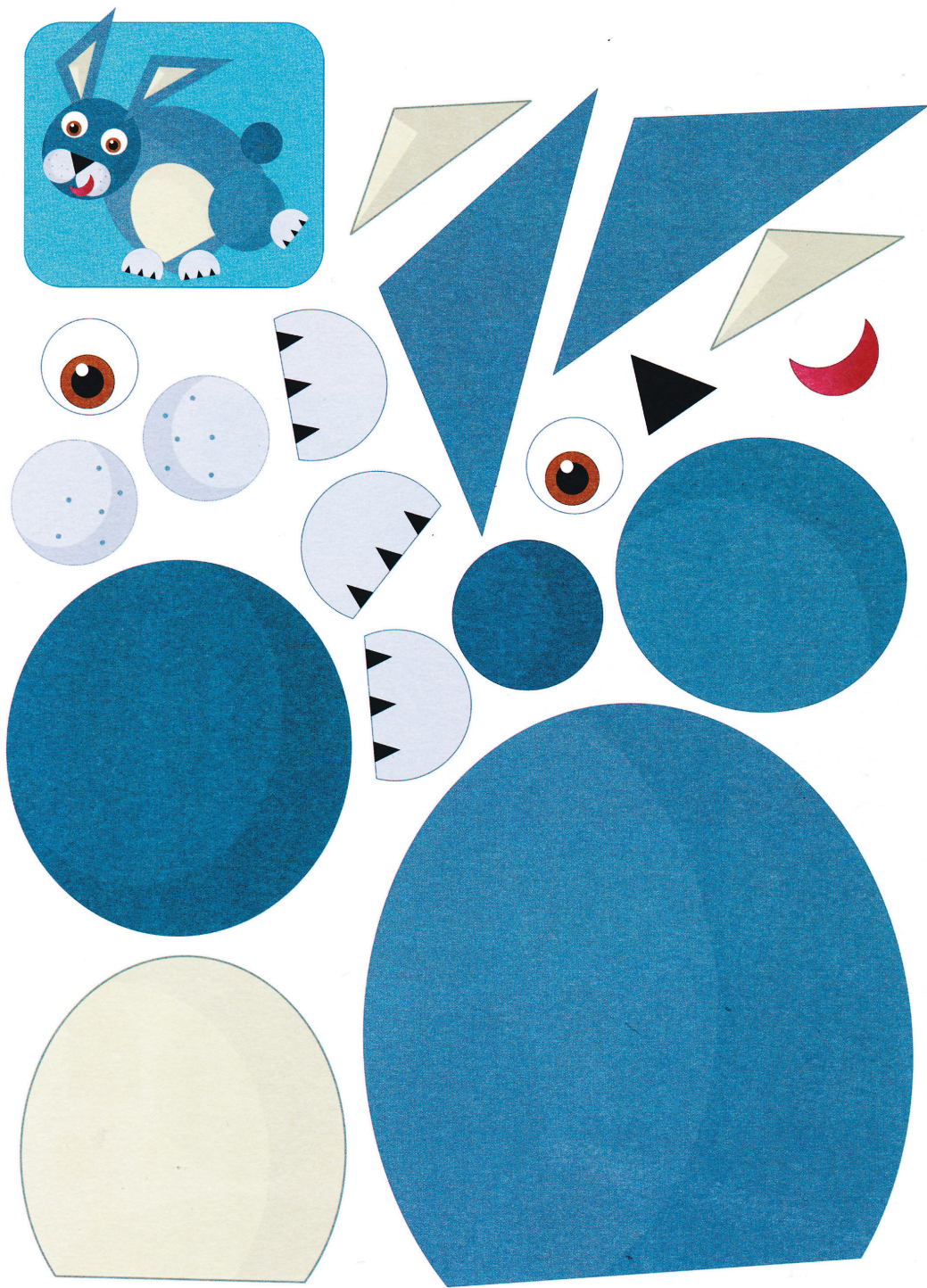
رنگ ها در آب حل می شوند و یخ می زنند. با وجود این، هنگام آب شدن، خط ها و موج های رنگی از خود به جا می گذارند. به دلیل اینکه یخ ها کم کم در آب باز می شوند، می توان با دقت حرکتشان را دید.



کاردستی

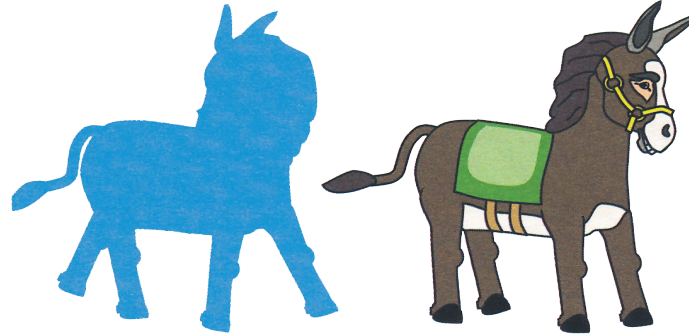
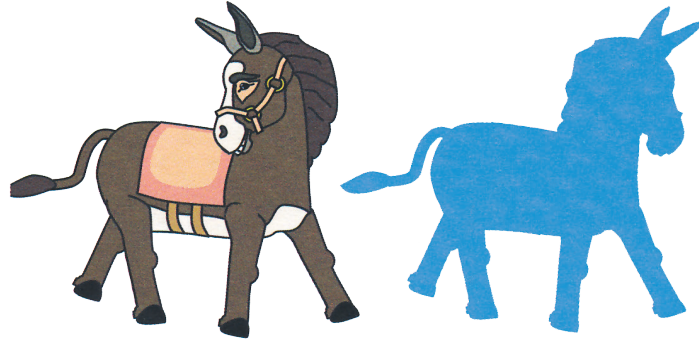
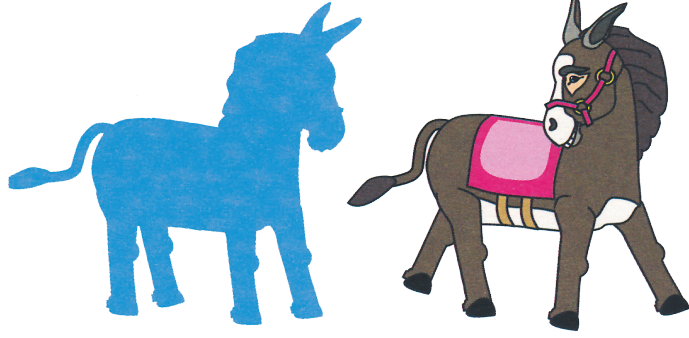
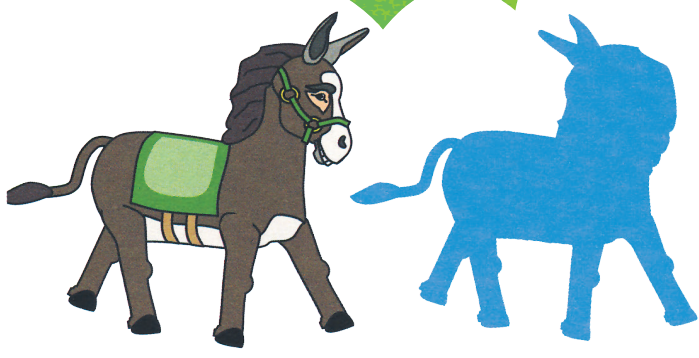
خرگوش

این صفحه را روی یک مقوا بچسبان. تگه های آن را مثل شکل بالا کنار هم بچسبان و یک خرگوش بساز.



سایه‌های گم شده!

با کشیدن خط هر سایه را به صاحبش برسان.











دست بی ادب



دست بی ادب
دزدکی، یواش
خط کشیده رو
دفتر داداش

دست بی ادب
شاخه را شکست
آب خورد و باز
شیر را نبست



اسماعیل صوفی نژاد
تصویرگر: هاجر مرادی

دست بی ادب
خورده بود هلو
هسته اش چرا
رفت توی جو؟

دست بی ادب
زد به شیشه سنگ
پای گربه را
وای؛ کرده لنگ

دست بی ادب
مال هر که بود
شکر ای خدا
دست من نبود



چگونه جلوی خونریزی بینی را بگیریم؟

گاهی اتفاق می افتد که خون دماغ بشوی. می دانی در چنین وقتی باید چکار کنی؟ اول از همه، نباید هل بشوی یا بترسی. همه خون دماغ می شوند.

پیش تر خونریزی های بینی بی خطر هستند. خونریزی از بینی معمولا زمانی اتفاق می افتد که سوراخ های بینی خشک شده باشند و به رگ های کوچک توی بینی فشار بیاید و پاره شوند. این کارها به تو کمک می کنند که جلو خونریزی بینی ات را بگیری:

▶ همین که فهمیدی بینی ات خون می آید، اگر دراز کشیده ای بلند شو بنشین یا بایست. بدنت را به سمت جلو خم کن. سوراخ های بینی ات را محکم بگیر (مثل وقتی که نیشگون می گیری). این کار هم جلو خونریزی رگ های پاره شده را می گیرد و هم نمی گذارد خون از گلویت پایین برود.

▶ حدود ده دقیقه همین طور بینی ات را فشار بده. بعد از ده دقیقه دستت را بردار تا ببینی خونریزی تمام شده یا نه. اگر هنوز خون دماغت بند نیامده بود، پنج دقیقه دیگر سوراخ های بینی ات را بگیر.

▶ بعد از خون دماغ شدن نباید دوباره فین کنی؛ چون رگ های خونی دوباره پاره می شوند. تا بیست و چهار ساعت بعد از خون دماغ شدن فین نکن و انگشتت را داخل بینی نکن. سرت را بالا بگیر و برای چند ساعتی خم نشو، زور نزن و چیز سنگین بلند نکن. این کار فشار خون در رگ های بینی را کم می کند و زودتر خوب می شوی.



پیشگیری از خون دماغ شدن

همیشه به آرامی فین کن و به بافت نرم بینی ات فشار بیش از حد وارد نکن. اگر امکان دارد مخصوصا وقتی هوا سرد است از دستگاه بخور در خانه استفاده کن. اگر دستگاه نداری یک قابلمه آب در حال جوش هم همان کار را می کند. یعنی توی بینی را مرطوب نگه می دارد. اگر توی بینی ات خیلی خشک است از وازلین هم می توانی استفاده کنی. انگشتت را توی بینی ات فرو نکن؛ چون ممکن است با ناخن به بافت نرم بینی آسیب بزنی.



نشانه‌های هشدار دهنده

خون دماغی که بیش از بیست دقیقه طول بکشد نشانه‌ی یک مشکل جدی است و باید به پزشک مراجعه کنید. اگر خونریزی بینی در اثر صدمه ایست که به سرت وارد شده حتما پزشک باید بفهمد که دچار ضربه‌ی مغزی یا شکستگی سر نشده باشی. اگر زیاد خون دماغ می شوی، ممکن است لازم باشد که رگ‌های ریز بینی‌ات را بسوزانند و یا دارو مصرف کنی.



بچه‌ها مواظب باشید که به بینی هم ضربه نزید. استخوان بینی نازک و شکننده است.



بی بی گل و شب تاب‌ها

بی بی گل پیرزن مهربان و خوشرویی بود که تمام مردم روستا دوستش داشتند. هر کسی هرکاری داشت سراغ او می آمد. بی بی گل مهربان هم هرکاری از دستش برمی آمد برایش انجام می داد. او گاهی در میان کارهای خانه، بافتنی، سوزن دوزی یا گیوه بافی هم می کرد تا خرج زندگی اش را دریاورد. آن روزها، خانه های روستایی برق نداشتند و مردم با نور فانوس خانه هایشان را روشن می کردند. بی بی گل هم زیر نور فانوس کار می کرد.

روزی بی بی گل مشغول پخت و پز و گردگیری شد. بعد از مدتی خسته شد و گوشه ای اتاقش به خواب رفت. اما وقتی چشم باز کرد هوا نیمه تاریک شده بود.

بی بی گل با خودش گفت: «چقدر خوابیدم، خدای من گیوه هایم را ندوخته ام! امشب باید آن ها را تمام کنم.» و فانوس را برداشت و غمگین گفت: «ای وای خدا، این که نفت ندارد!» به یاد فانوس کهنه ای آشپزخانه افتاد.

آن را هم هفته ی پیش به همسایه قرض داده و همسایه هنوز برنگردانده بود.

بی بی گل غمگین و ناراحت به اتاق تاریکش برگشت. کنار پنجره ایستاد. به ماه خیره شد و گفت: «خدایا توی این تاریکی که نمی توانم چیزی بدوزم!» آهی کشید و پرده را کنار زد تا شاید نور مهتاب به داخل اتاق بتابد اما نور به قدر کافی نبود. رفت گوشه ای اتاق نشست و غصه خورد. ناگهان چند کرم شب تاب از درز بالای پنجره وارد اتاق شدند. دورتادور اتاق چرخیدند و اتاق را روشن کردند.

بی بی گل لبخندی زد و گفت: «شب تاب های قشنگ، بیاید این جا کنار من!»

انگار شب تاب ها حرف او را شنیدند. دور بی بی گل حلقه زدند و اطرافش را روشن کردند. بی بی گل، خوش حال سرش را بلند کرد، زیر لب چیزی گفت و شروع کرد به دوختن گیوه ها.

نسیم نوروزی
تصویرگر: سمیه محمدی

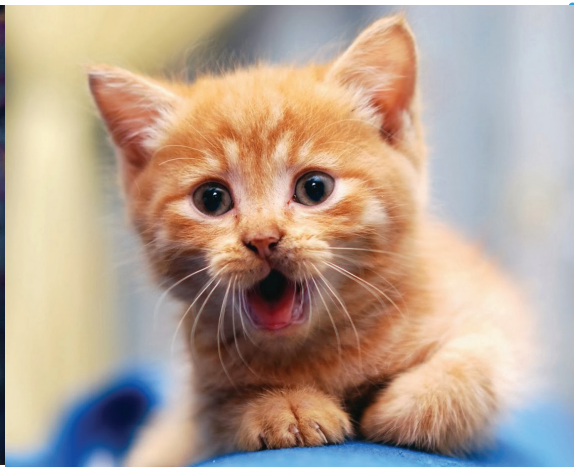
وقتی صبح روز بعد، بیدار شد.
فانوس را برداشت و با بقچه‌ی
گیوه‌ها به میدان روستا رفت.
گیوه‌ها را به قیمت خوبی فروخت
و برای فانوس‌اش نفت خرید.
از آن شب به بعد، اتاق بی‌بی گل
هیچ وقت تاریک نماند.

گربه‌ی شنی

شاید تا حالا اسم گربه‌ی شنی را هم نشنیده باشی، ولی گربه‌ی شنی وجود دارد. اندازه‌اش از گربه‌ی خانگی کوچک‌تر است. سری پهن، گوش‌هایی بزرگ و پهن و دور از هم دارد. دست‌ها و پاهایش کوتاه است. رنگ موهای پشتش زرد و گاهی نوارها و خال‌های تیره دارد. ته دمش هم بیش‌تر وقت‌ها سیاه است.



گربه‌ی شنی توی بیابان و جاهای خشک زندگی می‌کند. برای اینکه داغی شن‌ها آزارش ندهد، کف دست‌ها و پاهایش موهای بلند قهوه‌ای یا سیاه دارد. در ایران تا کنون در پارک ملی کویر، مرنجاب کاشان، اطراف دریاچه‌ی بختگان، اطراف نایین و سمنان دیده شده است. این گربه شب‌ها دنبال غذا می‌گردد و روزها توی سوراخ‌های کوچک استراحت می‌کند. گاهی در سوراخ‌هایی که در شن‌زارها می‌کند، لانه می‌سازد و تنهایی





زندگی می‌کند. صداها را از راه دور خیلی خوب می‌شنود. با موهایی که کف دست و پایش دارد، روی شن‌ها راحت حرکت می‌کند. بی آنکه گرما یا سرما اذیتش کند.

غذایش پرنده‌ها، خزنده‌ها، خرگوش و حتی حشرات است. او می‌تواند در جاهایی که آب نیست زندگی کند و آبی که بدنش لازم دارد را از بدن حیواناتی که شکار می‌کند به دست بیاورد. گربه‌ی شنی احتمالاً دو بار در سال بچه می‌زاید. بعد از حدود دو ماه، دو تا چهار بچه‌اش به دنیا می‌آیند. بچه‌ها، شش تا هشت ماه پیش مادرشان می‌مانند و بعد می‌روند. این گربه‌ها حدود ۱۳ سال عمر می‌کنند.

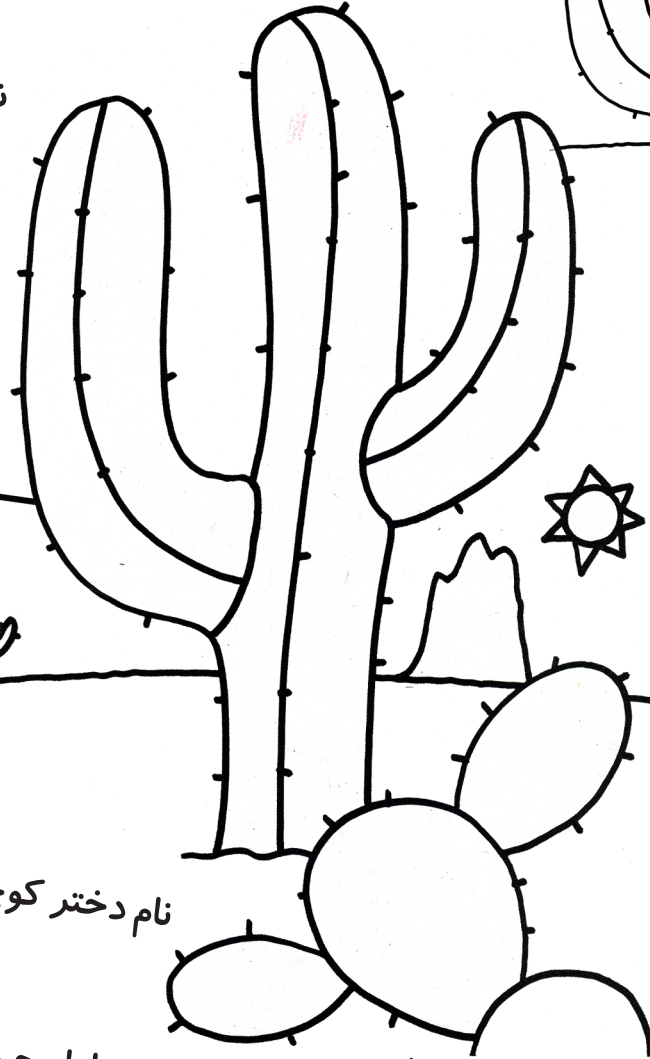
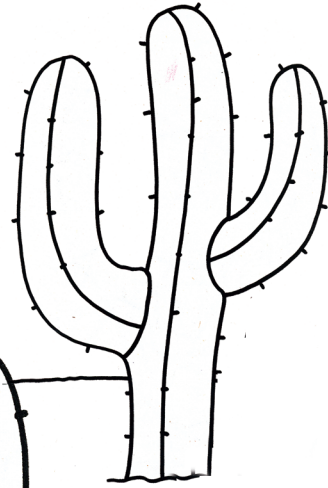
گربه‌ی شنی از حیوانات کمیاب ایران است و نباید آنها را شکار کنند یا از ایران بیرون ببرند.





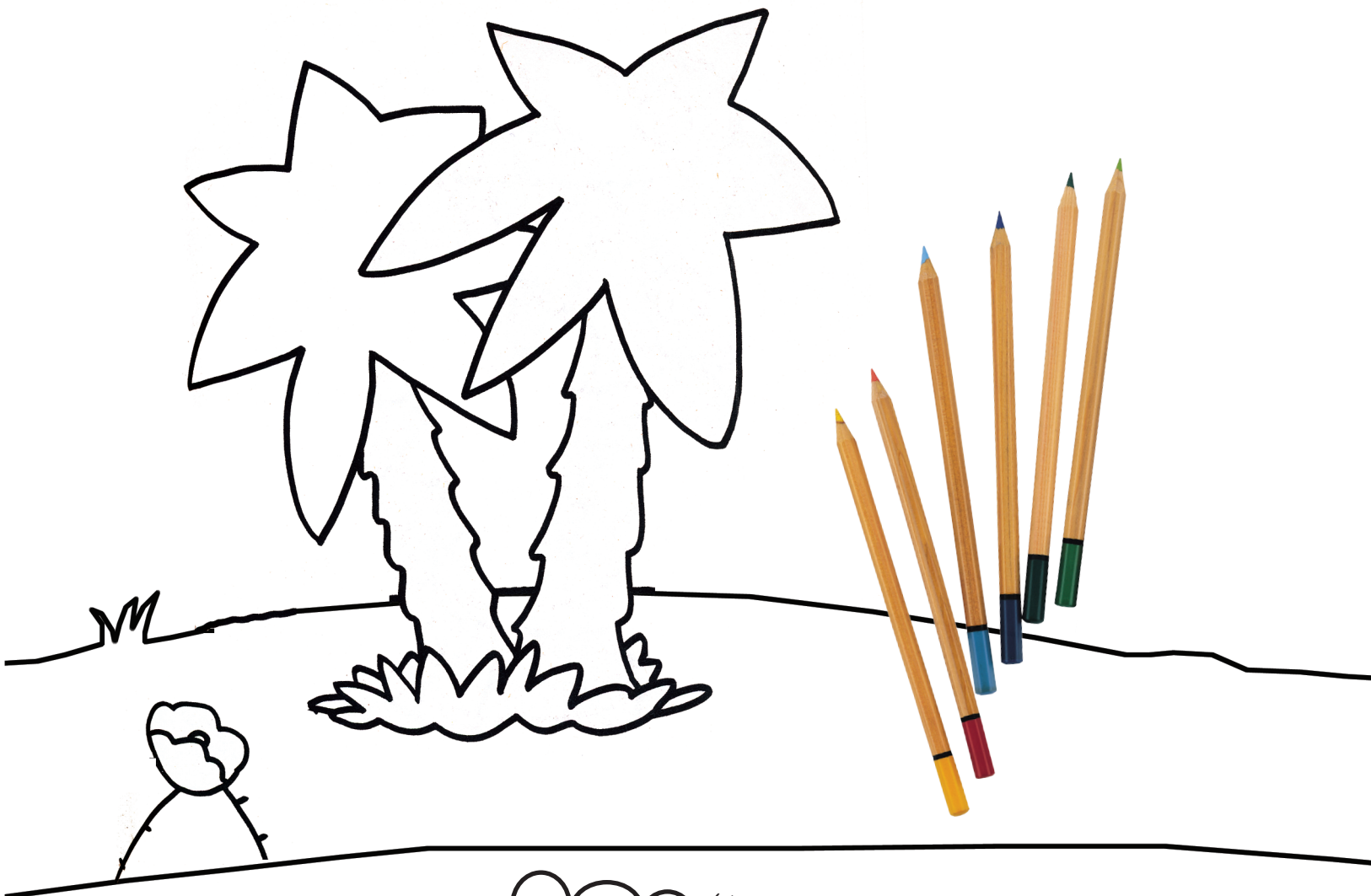
نام جوان ترین شهید کربلا.

نام خواهر امام حسین (ع).



نام دختر کوچک امام حسین (ع).

به چهلمین روز شهادت امام حسین (ع) می گویند.



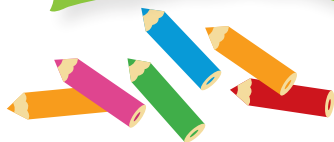
نام برادر امام حسین (ع). ○○○

به روزی که امام حسین (ع) و یارانشان شهید شدند می گویند. ○○○○○○

به یک روز قبل از شهادت امام حسین (ع) می گویند. ○○○○○○

بچه‌های مجله

مسابقه چشمواره رضوی



نرگس تقی زاده / ۸ ساله



امیر حسین شجاع / ۷ ساله



هستی قراگوزلو / ۸ ساله



فاطمه زهرا علی آبادی / ۸ ساله



ترگل جراره / ۸ ساله

لطیفه



یک اشتباه کوچک!

معلم: اون چیه گذاشته ای پشت گوش ات؟
شاگرد: وایلیلی... خدای من! مدادم را جای ساندویچم
خوردم!

دلیل

معلم: سه دلیل بیاور که
زمین گرد است.
شاگرد: دلیل اول اینکه مادرم
می گوید گرد است. دلیل
دوم آنکه پدرم می گوید گرد
است و دلیل سوم هم اینکه شما
می گوید گرد است!



راه حل

مینا: مریم، تو سه تا تخم مرغ
را چه جوری می شکنی؟
مریم: معلوم است. آنها را به هم می زنم!
مینا: تخم مرغ آخری را چه جوری می شکنی؟
مریم: همیشه تخم مرغ آخری را اول می شکنم!

مسافرت

سعید: حامد، می آیی با هم برویم شمال؟
حامد: چه فکر خوبی!
سعید: پس زود برو یک اتاق توی هتل اجاره
کن، بلیت را بگیر و بیا.
حامد: پس تو چکار می کنی؟
سعید: من هم با تو می آیم
که زحمت هایت هدر نرود!

گل بادکنکی



«...ملکه‌ی کوچولو از این که زنبورهای دیگر جای گل‌ها را به او نشان بدهند، خسته شده بود. دلش می‌خواست، خودش گلی را پیدا کند که مثل گل‌های دیگر نباشد. گلی که عطر آن با گل‌های دیگر فرق داشته باشد. گلی که دهان همه‌ی زنبورها از دیدن آن باز بماند. او یک روز آن قدر فکر کرد و فکر کرد تا تصمیمی گرفت. ...»

اگر می‌خواهید بدانید ملکه کوچولو چه تصمیمی گرفته است حتما کتاب «گل بادکنکی» را بخوانید. این کتاب توسط خانم دکتر «سپیده خلیلی» نوشته شده است و انتشارات شاهد آنرا چاپ کرده است.





رفتیم بالا باد بود
فوت‌هاش خیلی زیاد بود
بادبادک منو دید
فوتش می‌کرد می‌خندید

صفحه ۸ از کتاب رفتیم بالا انار بود



رفتیم بالا انار بود

شاعر: ناصر کشاورز

تصویرگر: آزاده معزی

انتشارات: شهر قلم

تعداد صفحات: ۲۳



این گُل منه،
من گُل مامان و بابام

